

فلسفه علم اقتصاد^۱

نویسنده: دانیل هارمن
ترجمه: دکتر حسین مرعشی
نشر: مرکز تحقیقات دانشگاه امام باقر (ع) - آبان ۱۳۸۳

آدمیان درباره اقتصاد از زمانی فکر می کردند که درباره چگونگی مدیریت خانواده های شان می اندیشیدند. در واقع ارسطو^۲ مطالعه امور اقتصادی یک شهر را به مطالعه مدیریت خانوار تشبیه می کرد. طی دو هزار سال میان ارسطو و آدام اسمیت، می توان تفکرات مربوط به مسایل اقتصادی را عمدتاً در زمینه مباحث پرسش های سیاستی یا اخلاقی یافت. به عنوان مثال فلاسفه اسکولاستیک پول و بهره را در بررسیهای مربوط به عادلانه بودن "ربا" (بهره وام پولی) مورد نقد قرار داده اند و در قرن هفدهم، مباحث زیادی درباره سیاست تجارت خارجی وجود داشت. اقتصاد به عنوان یک رشته جداگانه تنها با این ایده شجاعانه قرن هیجدهم پدیدار شد که "اقتصادهایی" وجود دارند - یعنی نظام های مستقل قانون مند (law-governed) از تعامل بشری مربوط به تولید، توزیع و مبادله وجود دارند. این دیدگاه هم اکنون بخوبی در کتاب "ثروت ملل" آدام اسمیت شرح داده شده است که بیشتر علم اقتصاد از آن بدست می آید.

علم اقتصاد در سه زمینه اصلی زیر مورد علاقه و رغبت فلسفی است:

- ۱- علم اقتصاد پرسش های اخلاقی مربوط به رفاه، عدالت و آزادی را مطرح می کند.
- ۲- علم اقتصاد پرسش های مربوط به ماهیت عقلانیت را مطرح می کند.
- ۳- علم اقتصاد پرسش های روش شناسانه یا معرفت شناسانه مربوط به خصیصه و امکان پذیری دانش پدیده های اجتماعی را مطرح می سازد. نظریه مبنایی اقتصاد ارتدکس استاندارد مورد علاقه خاص

معرفت شناسانه است، زیرا با نظریه های علوم طبیعی و عملکرد تجربی نامتوازن (Uneven) آن شباهت دارد.

بیش از ۱۵۰ سال پیش جان استوارت میل با این مسأله مواجه شد که چگونه می تواند احترام زیاد وی به علم اقتصاد (به رغم کفایت های تجربی آن) را با تعهد وی به تجربه گرایی آشتی دهد. راه حل وی که توسط اغلب اقتصاددانان تا دهه ۱۹۳۰ پذیرفته شده بود، آن بود که اصول اساسی علم اقتصاد براساس درون نگری یا تجربه روزمره بنا شود. بنابراین به رغم نا دقیق بودن پیامدهای آن، که بدلیل سر و کار داشتن علم اقتصاد با مهمترین عوامل تعیین کننده پدیده های اقتصادی از آن انتظار می رود، به طور توجیه پذیری می توان به علم اقتصاد اطمینان داشت.

در دهه ۱۹۳۰ دیدگاههای میل به عنوان اینکه بسیار دگماتیک و به طور ناکافی تجربی است، رد شد. اما دیدگاههایی که پس از میل طی نسل بعد از جنگ جهانی دوم، مطرح شد، برجسته ترین آنها موضع میلتون فریدمن و دیدگاههای بدست آمده از آثار کارل پاپر و ایمره لاکاتوش بودند. این دیدگاهها کمتر توانستند به طور رضایت بخشی نواقص تجربی نظریه های اقتصادی بر طرف سازند، به گونه ای که از نواقص مطالب میل کمتر باشد. طی دهه گذشته چندین حرکت جدید از رد ارزیابی روش شناسانه دونالد مک لاسکی از یک حد نهایی (extreme) تا نتیجه گیری الکساندر روزنبرگ مبنی بر اینکه علم اقتصاد نمی تواند یک علم تجربی موفق باشد در نقطه مقابل آن وسعت و تنوع داشته است.

- ۱- علم اقتصاد چیست؟ ۲- چرا علم اقتصاد از لحاظ فلسفی اهمیت دارد؟ ۳- مباحث کلاسیک درباره مبانی فلسفی ۴- دیدگاههای اصلی نوین ۵- جهت گیری های پژوهش جاری ۶- نتایج
- ۱- علم اقتصاد چیست؟ اقتصاد معاصر به شاخه ها و مکاتب زیادی تقسیم شده است. مکتب اصلی ارتدوکس در اقتصاد، "مکتب نئوکلاسیک"، یا "نئوالراسی" است که پیامدهای اقتصادی را به عنوان "تعادلهای الگوسازی" می کند که در آن افراد برای خودشان تلاش می کنند با توجه به ترجیحات شان و محدودیت هایی که در انتخاب شان دارند. در تمامی شاخه های اقتصاد ارتدوکس فروض استاندارد مربوط به امکانات فناورانه و انتخاب فرد، مشترک است. با ثابت در نظر گرفتن سایر نهادها، تولید مشروط به بازدهی نزولی نسبت به واحدهای اضافی هر نهاد داده معین است، و فرض شده

است که بازدهی فزاینده به مقیاس ندارد. انتخابهای عقلانی هر یک از عوامل¹ مقید به موجودی اولیه منابع و کالاها و امکانات فناورانه است. عوامل، عقلایی هستند، به این معنا که انتخابهای آنها براساس ترجیحات شان انجام می شود که کامل و انتقالی² است. ترجیحات یک عامل، کامل هستند اگر عامل بتواند تمام آلترناتیوها را رتبه بندی نمایند. ترجیحات یک عامل انتقالی هستند اگر برای تمام آلترناتیوهای x و y و z ، هرگاه عامل، x را بر y و y را بر z ترجیح دهد. (و به طور مشابه برای بی تفاوتی). آنگاه عامل، x را بر z ترجیح دهد. نوعاً فرض می شود که عوامل خواهان مصرف یا فراغت بیشتر برای خانوارهای شان و خواستار بازدهی خالص بیشتر برای بنگاههای شان هستند. فرض می شود در بازارهای رقابتی، بنگاهها و افراد نمی توانند بر قیمتها اثر گذارند ولی اقتصاددانان و نظریه پردازان نظریه بازی نیز علاقمند به تعاملهای استراتژیک هستند که در آن انتخابهای منطقی افراد جداگانه، به یکدیگر وابسته اند.

اقتصاد ارتدوکس دارای چهار شاخه اصلی و تخصص های فرعی³ بسیاری است. نگرستن به پدیده های اقتصادی به عنوان تعادل ناشی از انتخاب عقلانی مقید افراد دارای اهمیت بیشتر در برخی شاخه ها و تخصص های فرعی علم اقتصاد است. هر چند این موضوع در اغلب شاخه های نظری شامل: اقتصاد خرد، نظریه تعادل عمومی و نظریه بازی، موقعیت کانونی دارد. در مقابل، اقتصاد سنجی (شاخه دوم) بهمان اندازه که اقتصاد است، آمار نیز هست. اقتصاد سنجی از داده ها و فنون آماری بمنظور تعیین ارزش پارامترها و آزمون الگوهای خاص استفاده می کند. اقتصاد کلان (شاخه سوم) با تمامی اقتصادها و خصوصاً با علل دورهای کسب و کار و رشد اقتصادی سر و کار دارد. پیوندهای کتاب "نظریه عمومی" جان مینارد کینز با انتخاب فردی ضعیف است. در مقابل، اقتصاد دانان معاصر دارای نظریه های اقتصاد کلان آلترناتیو دفاع شده ای هستند که در آن نگرستن به پدیده های اقتصادی به عنوان تعادل ناشی از انتخابهای عقلانی مقید، جایگاه مرکزی دارد. چهارمین شاخه علم اقتصاد شامل، کار ارتدوکس در "اقتصاد کاربردی" (آنچه اغلب اقتصاددانان انجام می دهند) است که با تصویر نظری عمومی از تعادل اقتصادی سازگار است ولی نظریه های کاربردی، ساده سازی بیشتری جهت تسهیل کاربرد انجام می دهد. در داخل تخصص های فرعی خاص مانند نظریه

1. agents.

2. transitive.

3. subspecialities.

تجارت بین الملل ، اقتصاد کار یا اقتصاد مالی ، می توان اثری را یافت که در راستای هر چهار شاخه اصلی قرار دارد.

مکاتب زیاد دیگری غیر از مکتب نئو کلاسیک نیز در علم اقتصاد وجود دارد. "اقتصاد دانان اتریشی" دیدگاههای ارتدوکس در مورد انتخاب ها و قیود را می پذیرند ، ولی بر نا اطمینانی تاکید می کنند و می پرسند که آیا باید پیامدها را به عنوان تعادلها در نظر گرفت. "اقتصاد دانان نهادی" درباره ارزش نظریه پردازی عمومی تجربیدی می پرسند. آنها بر اهمیت تعمیم های مربوط به هنجارها و رفتار در داخل نهادهای خاص تاکید می کنند. اثر کاربردی در اقتصاد ارتدوکس برخی اوقات بسیار مشابه اقتصاد کاربردی نهادگرا است. "اقتصاد دانان مارکسی" به طور سنتی نظریه های اقتصادی کارل مارکس را تبیین نموده و توسعه داده اند ، ولی اخیراً بسیاری از اقتصاد دانان مارکسی مفاهیم و موضوعات سنتی مارکسی را با ابزارهای قرض گرفته شده از نظریه اقتصادی ارتدوکس بازنگری کرده اند. متخصصان "اقتصاد اجتماعی" ، "اقتصاد رفتاری" ، "نظریه پردازان توده وار"^۱ ، "پسا کنیزی ها" و "نئوریکاردی ها" نیز وجود دارند. در داخل خود اقتصاد ارتدوکس نیز رهیافتها یا مکاتب بسیار متفاوتی مانند : "نظریه پردازان کارگزاری"^۲ ، "مکتب شیکاگو" ، "اقتصاد سیاسی مبتنی بر قانون اساسی"^۳ ، "اقتصاد نهادی جدید" و "نظریه انتخاب عمومی" وجود دارد. اقتصاد یک رشته همگن^۴ نیست. این مقاله روی نظریه اقتصاد نئو کلاسیک متمرکز خواهد شد ، زیرا مکتب ارتدوکس نئو کلاسیک شناخته شده ترین و با نفوذترین مکتب اقتصادی است و نظریه قانونی آن بیشترین توجه فلسفی را بخود جلب کرده است.

۳- چرا علم اقتصاد مورد علاقه و رغبت فلسفی است ؟

علم اقتصاد در سه زمینه اصلی زیر دارای اهمیت فلسفی است:

اول : در علم اقتصاد پرشهای اخلاقی مربوط به آزادی ، رفاه اجتماعی و عدالت مطرح می شود. هر چند اقتصاد دانان غالباً انکار می کنند که نظریه های شان دارای محتوای اخلاقی است ، ولی آنها درباره اینکه چگونه می توان زندگی را بهتر ساخت ، به ما اندرز می دهند. بازارها که نهادهای مرکزی هستند که علم اقتصاد به طور سنتی با آن سر و کار داشته است ، به تعامل های داوطلبانه

1. chaos theorists.

2. Agency theorists.

3. constitutional political Economy.

4. Homogenous enterprise.

مربوط است. هنوز بازارها مکانیزم هایی هستند که به طور همزمان فعالیت‌های افراد را تنظیم می کنند و کالاها را میان مردم تخصیص می دهند. از اینرو پرسش های اخلاقی پیچیده ای مربوط به اعمال زور، اقدام داوطلبانه و عدالت اجتماعی مطرح می شود. تمامی شخصیت های برجسته در فلسفه سیاسی و اجتماعی معاصر آنرا نقد کرده اند و تحت تاثیر کار انجام شده در علم اقتصاد بوده اند. (ن. ک: هاسمن و مک پرسون (۱۹۹۳) و کتاب اقتصاد و اخلاق).

دوم: اقتصاد نظری معاصر تا حد زیادی یک نظریه انتخاب عقلایی است. این ممکن است تعجب آور بنظر برسد، چون فرض بر این است که علم اقتصاد یک علم توضیحی و پیش بینی کننده تعامل‌های عملی میان مردم است، نه آنکه یک علم نورماتیو باشد که بگوید آدمیان چگونه باید به طور عقلایی انتخاب کنند بلکه در واقع آن را یک واقعیت می داند. این واقعیت علائق اقتصاد دانان را به علائق فلاسفه ای که با انتخاب عقلایی سر و کار دارند پیوند می زند.

سوم: علم اقتصاد پرسش‌های مهمی در فلسفه علم مطرح ساخته است. تا حدی این بخاطر آنست که "تمامی" رشته های معرفتی مهم^۱، پرسش هایی برای معرفت شناسی یا فلسفه علم مطرح می سازند. اما نظریه ارتدوکس به هفت دلیل زیر مورد علاقه خاص روش شناسان است:

۱- (اثبات و هنجاری) به اندازه ای که در علم اقتصاد ظاهراً موضوعات هنجاری رسوخ کرده است، پرسش های روش شناسانه ای درباره ارتباطات میان علم اثباتی (آنچه هست) و علم هنجاری (آنچه باید باشد) مطرح می شود. دیدگاه استاندارد اینست که علم اثباتی اقتصاد مانند مهندسی، به سیاست‌گزاران برای انتخاب ابزارهایی برای نائل شدن به اهداف شان کمک می کند ولی هیچ موضعی برای انتخاب خود اهداف ندارد. این دیدگاه پرسش برانگیز است، زیرا اقتصاددانان باید تشخیص ناقص اهداف و محدودیت های ارایه شده توسط سیاست‌گزاران را تفسیر و تبیین نمایند.

۲- (دلایل و علل) این مورد علاقه فلسفی است که اقتصاد نظری ارتدوکس تا حد زیادی یک نظریه انتخاب‌های عقلایی است، همچنانکه نظریه ای است که توضیح می دهد و نتایج اقتصادی را پیش گویی می کند. هر چند اقتصاددانان علاقه بیشتری به نتایج جمعی^۲ شده انتخاب‌های فردی دارند تا به انتخاب‌های خودشان، ولی نظریه های اقتصاددانان، تبیین های علی (causal) برای علت انتخاب افراد

^۱. significant cognitive enterprises.

^۲. aggregate.

و دلایل انتخاب شان ارایه می کند. درون اقتصاد ارتدوکس شامل گونه خاصی از روانشناسی اقوام^۱ است و اقتصاد ارتدوکس زمینه خاصی فراهم می کند که در آن پرسیم که آیا تبیین های روان شناسانه اقوام بر حسب دلایل می تواند تفسیرهای علی نیز باشد.

۳- (طبیعت گرایی) از میان تمامی علوم اجتماعی، علم اقتصاد شباهت زیادی به علوم طبیعی دارد. نظریه های اقتصادی آگزیوماتیزه شده اند و مقالات و کتابهای علم اقتصاد مملو از قضایا است. از میان تمامی علوم اجتماعی، تنها علم اقتصاد به جایزه نوبل می بالد. لذا علم اقتصاد یک مورد آزمون برای کسانی است که با میزان شباهتها و تفاوت های میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی سرو کار دارند.

۴- (تجربید و آرمانی سازی)^۲ علم اقتصاد پرسش های مربوط به مشروعیت تجرید شدید و آرمانی سازی را مطرح می کند. به عنوان مثال الگوهای اقتصادی غالباً تصریح می کنند که همه انسانها کاملاً عقلایی و دارای اطلاعات کامل هستند یا اینکه کالاها به طور نامحدودی قابل تقسیم^۳ می باشند. چنین ادعاهایی، اغراق ها است و به وضوح نادرست هستند. آیا علم خوب می تواند چنین ادعاهای نادرستی داشته باشد؟

۵- (جمله وارہ "ثبوت سایر شرایط"^۴) از آنجا که اقتصاددانان سعی در مطالعه پدیده های اقتصادی به عنوان یک علم جداگانه دارند که تنها متأثر از تعداد اندکی از عوامل علی است، از اینرو ادعاهای علم اقتصاد تنها با ثبوت سایر شرایط درست هستند؛ یعنی تنها در صورتی درست هستند که هیچ گونه علل مختل کننده یا مداخله ای وجود نداشته باشد. جمله وارہ "ثبوت سایر شرایط" چیست و چه وقت کاربرد آن در علم درست است؟

۶- (علیت) بسیاری از تعمیم های مهم در علم اقتصاد، ادعای علی بودن دارند. به عنوان مثال، قانون تقاضا ادعا می کند که افزایش قیمت (با ثبوت سایر شرایط) مقدار تقاضا شده را کاهش خواهد داد. هنوز اقتصاددانان بدلیل طرح شدن این مطلب که نتایج دارای علل واحد هستند و بخاطر مشکلات تلفیق صحبت از علیت و صحبت از تعیین متقابل تعادل، در مورد به کارگیری زبان علی محتاط هستند. اقتصاد سنج ها عمیقاً دغدغه امکان پذیری تعیین روابط علی با استفاده از شواهد آماری و همچنین دغدغه تناسب روابط علی با امکان پذیری انجام برآورد سازگار مقادیر پارامتری دارند.

1. folk psychology.

2. Abstraction and idealization.

3. divisible.

4. ceteris paribus.

۷- (ساختار و استراتژی) طی نسل گذشته ، فلاسفه علم با درک مفهوم ساختارهای نظری بزرگتری سر و کار داشتند که تحقیقات را در سنت های تحقیقی خاص یا برنامه های تحقیق ویژه متحد ساخته و هدایت می کند. از آنجا که اقتصاد ارتدوکس به طور کاملاً نظام وار یکپارچه شده است - هر چند نه کاملاً به طریقی که کاهن (۱۹۷۰) یا لاکاتوش (۱۹۷۰) بحث کرده اند - ولی در عین حال معماهای جالبی درباره آنچه تحقیق را هدایت می کند ، مطرح می شود. از آنجا که موفقیت اقتصاد ارتدوکس ، بحث برانگیز است ، این "سنت پژوهشی" نیز پرسش هایی درباره اینکه تحقیق یکپارچه و محدود شده ، چگونه باید باشد ، مطرح می سازد. موارد یاد شده هفت موضوع دارای بیشترین اهمیت فلسفی در نظریه اقتصاد نئو کلاسیک هستند و بسیاری از این موضوعات مربوط به تمامی مکاتب علم اقتصاد است.

۳- مباحث اولیه درباره مبانی فلسفی

اندیشه های روش شناسانه صریح درباره علم اقتصاد به دهه ۱۹۳۰ به اثر ناساسنیور (۱۸۳۶) و جان استوارت میل (۱۸۳۶) باز می گردد. اندیشه های روش شناسانه آنها باید بر زمینه نظریه اقتصادی که آنها با آن آشنا بودند درک شود. آن نظریه (اقتصاد کلاسیک) به طور نسبی مطالب اندکی درباره انتخابهای مصرف کنندگان گفته است و فروض کرده است که انسانها بدنبال ثروت بیشتر هستند و بیش از اندازه متمایل به باز تولید می باشند. با وجود بازدهی نزولی به مقیاس در کشاورزی و افزایش جمعیت ، نرخ بازدهی در کشاورزی (و با فرض جابجایی سرمایه در سایر موارد) کاهش خواهد یافت و نتیجه نهایی وضعیت ایستایی^۱ خواهد بود که در آن سود پایین است ، کارگران دستمزدهای معیشتی دریافت می کنند و مالکان ، رانت بزرگی بدست می آورند. باتوجه به این دیدگاه در مورد آینده ، علم اقتصاد ، (علم ملال آور^۲) نامیده شده است. اقتصاد کلاسیک مانند نظریه معاصر متکی به ساده سازی های جسورانه ای است که مشکلات تجربی دارد. هر چند جمعیت به طور قابل ملاحظه ای رشد کرد. نرخ بازدهی در قرن نوزدهم به شدت کاهش نیافت و دستمزدها شدیداً افزایش پیدا کرد. میل به طور جدی متعهد به علم اقتصاد روز خود بود ، هنوز وی یک تجربه گرای اکید بود. از آنجا که علم اقتصاد مواجه با چنین مشکلات تجربی عمده ای بود ، ممکن است به نظر برسد که جان

^۱ . stationary state.

^۲ . dismal science.

استوارت میل به طور جدی متعهد به علم اقتصاد زمان خود بود، هنوز وی یک تجربه گرای جدی^۱ بود. از آنجا که علم اقتصاد با چنین مشکلات تجربی عمده ای مواجه بود، ممکن است به نظر برسد که میل مجبور به تغییر معرفت شناسی اش یا تکذیب علم اقتصادش خواهد بود. این تضاد میان تجربه گرایی و علم اقتصاد را در نظر بگیرید که ناشی از عدم تاییدهای ظاهری علم اقتصاد و مشکل آزمون کردن آن، یعنی "مسأله میل" می باشد. میل تلاش کرد با دفاع از اینکه فرض^۲ اساسی علم اقتصاد به طور تجربی ایجاد شده است بوسیله روانشناسی درون نگرانه^۳ یا بوسیله آزمون تجربی ادعاهای تجربی مانند: قانون بازدهی های نزولی، این مسأله را حل کند. این مقدمات بخوبی حمایت شده، بیان می کند که چگونه عوامل علی مشخص، عمل می کنند. اگر تنها عوامل علی موثر بر پدیده های اقتصادی آن عوامل مشخص شده در این فرض باشند، آنگاه پیش بینی های نظریه اقتصادی درست خواهد بود. اما پدیده های اقتصادی به عوامل علی بسیاری بستگی دارند که از نظریه های اقتصادی بجای مانده اند. در نتیجه، استلزام ها "نا دقیق" هستند. آنها همواره نادقیق هستند و وقتی عوامل بجای مانده، دارای اهمیت خاصی هستند، پیش بینی های نظریه ها ممکن است به طور کامل اشتباه باشد. این "نادقیق بودن" توضیح می دهد که چرا پیامدهای نظریه های اقتصادی اینقدر ضعیف تایید شده است و از اینرو مسایل، نشان نمی دهند که هیچ چیز اشتباهی در تعمیم های اساسی علم اقتصاد وجود داشته باشد. از دیدگاه جان استوارت میل، تائید تجربی نظریه های اقتصادی، غیر مستقیم و "استنتاجی"^۴ است و از تائید فرض (premises) آنها استنتاج می شود. روش استقرایی^۵ تجربه خاص^۶ بدلیل چندگانگی علل نمی تواند به کار رود. افزون بر آن، از آنجا که برای شامل شدن تعداد بسیار بزرگتری از عوامل علی بدون از میان بردن "جدایی" علم اقتصاد و گنجاندن آن در یک علم اجتماعی عمومی راه دیگری وجود ندارد، لذا این نادقیق بودن یک ویژگی اجتناب ناپذیر علم اقتصاد به عنوان یک رشته جداگانه است. علم اقتصاد به طور اجتناب ناپذیری تنها علم "گرایش ها"^۶ است.

1. strict empiricist.

2. premises.

3. introspective psychology.

4. deductive.

5. specific experience.

6. tendencies.

دیدگاه میل به طور فوق العاده ای تا دهه ۱۹۳۰ بانفوذ بود. هر چند همواره منتقدانی وجود داشتند که به نفع یک رهیافت تجربی مستقیم تر جهت ارزیابی نظریه های اقتصادی استدلال می کردند. مهمترین آثار روش شناسانه اواخر قرن نوزدهم، اثر ژ. ای. کایرنز با عنوان: "خصیصه و روش منطقی اقتصاد سیاسی" (۱۸۷۵) و اثر جان نویل کنیز، "قلمرو و روش اقتصاد سیاسی" (۱۹۱۷) است که از دیدگاه جان استوارت میل دفاع می کند و میتوان هنوز آنرا به روشنی توضیح داده شده در اثر کلاسیک لیونل رابینز با عنوان: "مقاله ای درباره ماهیت و اهمیت علم اقتصاد" (۱۹۳۵) یافت. برخی مطرح کرده اند که میل در واقع اساساً درست می گوید. (هاسمن، ۱۹۹۲، فصل ۸ و ۱۲) اما در دهه ۱۹۴۰ اغلب نوشته های مربوط روش شناسی اقتصادی، دیدگاه میل در مورد علم اقتصاد به عنوان یک علم نادقیق و جداگانه که با روش قیاسی توجیه می شود را نپذیرفته اند.

چالش های روش شناسانه مطرح شده در مورد دیدگاه میل قبل از دهه ۱۹۳۰ عمدتاً از آنانی بود که در حال کار کردن خارج از جزیان اصلی ارتدوکس قرار داشتند. مهمترین چالش از سوی "مکتب تاریخی آلمان" در قرن نوزدهم و از سوی "نهادگرایان آمریکایی" در قرن بیستم مطرح شد. این منتقدان استدلال می کردند که نظریه ها باید مستقیم تر در شرایط تاریخی مشخص به کار رود و باید مستقیم تر از طریق این کاربردها، آزمون شود. اعضای مکتب تاریخی آلمان همچنین می پرسیدند که آیا ممکن است یک علم اقتصاد اثباتی را از موضوعات هنجاری سیاستگزاری جدا کنیم. میل تقسیم هنجاری - اثباتی را می پذیرد، هر چند نه کاملاً به شکل نوین آن، اما در مطالب پیروان بعدی مانند جان نویل کنیز این تقسیم صریح است. اعضای مکتب تاریخی آلمان خواستار آن بودند که نظریه پردازی اقتصادی به طور صریح تر هنجاری باشد و به سوی شرایط تاریخی و توصیه های سیاستی جهت گیری مشخصی داشته باشد.

هر چند این مخالفت ها دیدگاههای مربوط به ارزیابی نظریه پذیرفته شده بوسیله اقتصاددانان جریان اصلی را متزلزل نکرد. دیدگاههایی که برای قرن بعد از میل پایدار باقی ماند، تغییرات در مفاهیم فلسفی با تغییرات چشمگیری همراه بود که طی آن قرن در خود نظریه اقتصادی به قوع پیوست. اقتصاد نئوکلاسیک برخلاف پیشینیان کلاسیک خود، بر انتخاب های فردی متمرکز شد که به طور اجتناب ناپذیری منعکس کننده ترجیحات ذهنی و عقاید است. این واقعیت برای منتقدان اقتصاد



نئوکلاسیک مانند: تورستن ویبلن^۱ ناخوشایند بود که آنرا به عنوان خروج از روند کلی علم و دور شدن از ارتباطهای الهیاتی و حرکت به سوی روابط علیّ عینی، (۱۸۹۸) می دید. مدافعانی مانند: فرانک نایت، لودویگ ون میزز و لیونل رابینز موافق بودند که نقش عوامل ذهنی، علم اقتصاد را از علوم طبیعی جداً می کند. اما آنها انکار کردند که تمایز روش شناسانه علم اقتصاد نشان دهنده هرگونه خطای روش شناسانه است. در واقع فون میزز و پیروانش این ویژگی علم اقتصاد را به عنوان یک فضیلت دیدند که اطمینان خاصی به نتایج علم اقتصاد ایجاد می کند (۱۹۴۹). از دیدگاه آنها (هر چند نه از دیدگاه سایر اقتصاددانان به اصطلاح "اتریشی" مانند: هایک)، نتیجه گیری های اقتصاددانان در ورای اختلاف نظر عقلانی است، چون آنها نتیجه شدند از دسترسی ویژه که مردم به ترجیحات خودشان و عقایدشان دارند یا بخاطر اینکه آنها نتیجه دسترسی برتری است که مردم به ترجیحات و عقایدشان دارند یا بخاطر آنست که آنها از معنای عقلانیت بدست می آید.

تمرکز نئوکلاسیکی بر انتخاب فردی نیز منجر به تعریف مجدد علم اقتصاد شد. میل و اقتصاددانان کلاسیک، علم اقتصاد را به عنوان علم مربوط به عوامل علیّ خاص می نگریند - انگیزه های اساساً مال اندوزانه (زیاده طلبانه)، بازدهی های نزولی و میل به تولید مجدد - که در حوزه خاصی از زندگی اجتماعی غالب می شود (۱۸۳۶ به ویژه ص ۳۲۳). در مقابل، رابینز علم اقتصاد را به عنوان "علمی که رفتار بشری را به عنوان ارتباط میان اهداف و وسایل کمیاب که دارای کاربردهای جایگزین هستند، مطالعه می کند، تعریف کرده است. (۱۹۳۲، ص ۱۵). از دیدگاه رابینز، علم اقتصاد با تولید، مصرف، توزیع یا مبادله مربوط نیست، بلکه در عوض به یک جنبه از تمامی کنش بشری مربوط است. عوامل علیّ که علم اقتصاد به آن مربوط است - یعنی نفع شخصی عقلانی - در تمامی امور بشری نقش دارد. این بیش از علم اقتصاد تا اندازه ای با کاربرد الگوهای اقتصادی در موضوعاتی مانند تصمیم گیری برای ازدواج (بکر، ۱۹۸۱) و با توسعه نظریه بازی، مواجه دانسته شده است. با وجود این در نظر گرفتن موضوع اصلی^۲ علم اقتصاد به عنوان یک جنبه از تمامی اعمال بشر، اغراق است، چون اقتصاددانان به تمرکز بر حوزه خاصی از پدیده های اجتماعی و همچنین تمرکز بر عوامل علیّ - مانند: بازدهی نزولی - ادامه دادند که تنها در آن حوزه، اهمیت خاصی دارند.

1. Thorstein Veblen.

2. subject matter.



اندیشه های روش شناسانه نایت ، رابینز و اتریشی ها دیدگاههای میل در مورد علم اقتصاد به عنوان یک علم نادقیق ، را تقویت کرد مبنی بر این که نتیجه گیری های علم اقتصاد معتبر هستند زیرا آنها به طور استنتاجی از مقدمات منطقی ریشه دار پیروی می کنند. هنوز این دیدگاه در مورد ارزیابی نظریه در علم اقتصاد که در درون اقتصاد جریان اصلی در ۱۹۳۰ عملاً بدون چالش بود ، در اواخر دهه ۱۹۵۰ تقریباً بدون مدافع بود. طی این دوره کوتاه اقتصاددانان معتقد بودند که دیدگاه میل در مورد تایید به طور ناقصی تجربی است. علم اقتصاد در صورتی می توانست علمی باشد که نظریه هایش منوط به آزمون تجربی بودند و نظریه هایش به طور منطقی قابل قبول بودند اگر این آزمون ها را می گذراندند. گویی اقتصاددانان با اثبات گرایان منطقی آشنا شده اند و دیدگاههای شان را در علم اقتصاد به کار برده اند. اما تعداد معدودی شواهد محکم وجود دارد مبنی بر اینکه تغییرات روش شناسانه نتیجه تاثیر اثبات گرایی منطقی هستند. تغییرات کلی در اقلیم روشنفکرانه که منجر به ظهور اثبات گرایی منطقی شد ، نیز می تواند به طور جداگانه سبب این انقلاب در روش شناسی اقتصادی شود. کتابهای لسلی فراسر (۱۹۳۷) ، ترنس ها چیسون (۱۹۳۸) و فلیکس کافمن (۱۹۴۴) موافق چنین جهت گیری مجدد روش شناسانه هستند. آثار ها چیسون با نفوذ ترین اینها است (احتمالاً بخاطر حمله طولانی فرانک نایت به دیدگاههای ها چیسون در "مجله اقتصاد سیاسی" (۱۹۴۰)). هاچیسون در آلمان تحصیل کرده است و با اثبات گرایان منطقی و کارل پاپر آشنا بود. وی ایراد می گرفت که گزاره های واجد شرایط با جمله واره "ثبوت سایر شرایط" ، نمی تواند رد شود. اثر پل ساموئلسن درباره نظریه ترجیحات آشکار شده (۱۹۳۸) به ویژه با نفوذ بود. ساموئلسن نشان داد که اگر انتخابهای مصرف کننده در الگوهای ساده شده ، شرط سازگاری را برآورده سازد ، آنگاه در اصل این امکان وجود دارد که از انتخابها یک رتبه بندی ترجیح از بسته های کالایی بسازیم. از اینرو اثر وی پیشنهاد می کرد که امکان پذیر است نظریه اقتصادی را بدون اتکاء به ادعاهای مربوط به وضعیتهای ذهنی انتخابگران که آزمون آن سخت است ، تنظیم مجدد کنیم. با دستیابی به^۲ "معناداری عملیاتی" محتوای علم اقتصاد از صورتگری ذهنی آن ، می توان علم اقتصاد را باسخت گیری های^۳ تجربه گرایان منطبق

1. ceteris paribus clause.

2. tease out.

3. strictures.

ساخت. سامونلسن خودش بیشتر متأثر آثار اثر دانشمندانی مانند: گیبس^۱ و بریجمان^۲ بود تا اثبات گرایان منطقی و دیدگاه خودش درباره روش شناسی (۱۹۶۳)، که اساساً تمامی تعمیم‌هایی که خودشان جداگانه و مستقیماً^۳ آزمون پذیر نیستند، را مردود می‌شمرد، که افراطی‌تر از دیدگاه‌های اثبات‌گرایان منطقی است.

علت آن هر چه باشد، دیدگاه میل را تحت الشعاع قرار داد. روش‌شناسان به هیچ وجه دیگر از آنها دفاع نمی‌کردند، هر چند محتمل است که اقتصاددانان به اتکاء بدانها در عمل ادامه دادند. اما مسأله میل باقی مانده است. آزمون نظریه اقتصاد نئو کلاسیک مانند پیشینیان کلاسیک‌شان، سخت است و غالباً ظاهراً ناپدید نمی‌شود. مگر اینکه کسی برای رد یا انکار آن نظریه‌ها آماده شده باشد، در آن صورت باید داده‌ها برازش داشته باشد، لازم است دفاعیه‌ای از اعتبار تجربی علم اقتصاد ارایه کند.

۴- دیدگاه‌های نوین اصلی

نیم قرن گذشته شاهد پیدایش ادبیات وسیعی در زمینه روش‌شناسی اقتصادی بوده است. این ادبیات بسیاری از رویکردهای روش‌شناسانه را بررسی می‌کند و نتایج آنرا در بسیاری از مکاتب و شاخه‌های علم اقتصاد به کار می‌برد. بیشتر این ادبیات روی نظریه بنیادی اقتصاد جریان اصلی - نظریه تعادل‌های ناشی از انتخاب فردی عقلایی مقید شده، متمرکز شده است. در این بخش مقاله بر سه دیدگاه مربوط به ارزیابی نظریه در علم اقتصاد متمرکز شده است که خصوصاً با نفوذ بوده است. دو آلترناتیو خصوصاً مهم که در اینجا بحث نشده‌اند را می‌توان در مکلاپ (۱۹۷۸) و سامونلسن (۱۹۶۳) یافت.

نخستین و تا حد زیادی با نفوذترین ارزیابی نظریه در علم اقتصاد متعلق به میلتون فریدمن است. در مقاله سال ۱۹۵۳ وی به نام: "روش‌شناسی اقتصادی اثباتی"، فریدمن استدلال کرد که تنها آزمون مناسب یک نظریه اقتصادی همانا موفقیت آن در پیش‌گویی^۲ پدیده‌هایی است که اقتصاددانان با آن سروکار دارند. وی معتقد است که نظریه‌های استاندارد اقتصاد خرد و نظریه مقداری پول چنین آزمون‌هایی را بخوبی پشت سر گذاشته‌اند. وی به منتقدان این نظریه‌ها که می‌گویند این نظریه‌ها

1. Gibbs.

2. Bridgman.

3. unrealistic assumptions..

شامل 'فروض غیر واقعی' هستند (مانند این فرض که بنگاهها حداکثر کننده سود هستند) با این استدلال پاسخ می دهد که منتقدان به اشتباه فرض کرده اند که نظریه ها می تواند بوسیله فروض شان آزمون شوند. از نظر فریدمن، بمحض آنکه کسی تشخیص دهد که بررسی دقیق واقع گرایانه فروض، یک اشتباه روش شناسانه است، مسأله میل ناپدید می شود.

فریدمن مقاله خود را با جدا کردن اقتصاد اثباتی از اقتصاد هنجاری آغاز می کند. وی امکان استدلال عقلانی مربوط به ارزشها را رد می کند، اما معتقد است که اختلاف نظرها درباره سیاست اقتصادی بیشتر از اختلاف نظر درباره پیامدهای سیاستهای آلترناتیو نتیجه می شود تا از اختلاف نظر درباره ارزش ها. از نظر فریدمن هدف اقتصاد اثباتی، منحصرأ پیش گویی است. وی می نویسد: 'هدف نهایی یک علم اثباتی عبارتست از توسعه نظریه یا فرضیه ای که پیش گویی های معنادار (یعنی غیر بدیهی)^۲ و معتبر درباره پدیده هایی که هنوز مشاهده نشده است، ارایه می کند،' (۱۹۵۳، ص ۷). از اینرو فریدمن از دیدگاه ابزارگرایی^۳ 'علم دفاع می کند. توجه داشته باشید که 'پیش گویی ها' در اینجا پیامدهای ساده نظریه ای است که صدق^۴ آن هنوز معلوم نیست.

ادعای کانونی فریدمن مبنی بر اینکه واقع گرایانه 'فروض' در ارزیابی یک نظریه نامناسب است، از یک چشم انداز استاندارد ابزارگرایی پیروی نمی کند که در آن درست بودن یا نادرستی 'تمامی' پیامدهای مشاهده شده یک نظریه به قابلیت پذیرش آن، نسبت داده می شود. زیرا فروض علم اقتصاد (به عنوان مثال این فرض که بنگاهها حداکثر کننده سود هستند) قابل آزمون هستند و یک ابزارگرایی استاندارد، عدم تائیدهای ظاهری را به عنوان نامناسب رد نخواهد کرد. برای فهم موضع فریدمن، باید دانست که وی مسأله مورد توجه ابزارگرایان استاندارد در مورد 'تمامی' پیش گویی های یک نظریه را رد می کند. فریدمن نمی پذیرد که هدف علم اقتصاد، موفقیت در پیش گویی به طور کلی است. نقطه عملی یک نظریه اقتصادی، پیش گویی درست تنها برای پدیده هایی است که مدعی شرح آنست.^۵ (۱۹۵۳، ص ۳۰). یک ابزار خوب لازم نیست ابزاری برای تمامی اهداف^۶ باشد. این واقعیت

4. predicting.
1. predictive.
3. not truistic.
4. truth.
5. instrumentalist..
6. all purpose tool.



که نتایج بررسی با پیش‌گویی‌های بدست آمده از این فرضیه که بنگاهها حداکثر کننده سود هستند، ناسازگار است، نامناسب است، زیرا نتایج بررسی در میان پدیده‌هایی که نظریه بنگاه قصد توضیح آنرا دارد، حضور ندارد.

از تز فریدمن مبنی بر این که هدف علم اقتصاد، این موفقیت "محدود"¹ در پیش‌گویی است، فریدمن به این نتیجه‌گیری پرش می‌کند که موفقیت محدود در پیش‌گویی، تنها "آزمون" مناسب است. هر چند این استنباط اغواکننده است، اما یک اشتباه است. این استنتاج مانند گفتن این است که تنها راه مناسب برای کنترل کردن یک برنامه کامپیوتری همانا اجرای آن برنامه و این است که آیا انجام می‌دهد آنچه قرار بوده است انجام دهد یا نه؟ اگر امکان پذیر باشد تا با اجرای یک برنامه با اطمینان بگوییم که آیا همواره انجام خواهد داد آنچه قرار است انجام دهد، در آن صورت در واقع هیچ نکته‌ای جهت مطالعه این نظام نامه² وجود ندارد (هر چند مطالعه این نظام نامه ممکن است ارزانتر و آسانتر از بررسی آن باشد که وقتی کسی برنامه را اجرا می‌کند چه اتفاقی می‌افتد). اما با نظریه‌های اقتصادی همانند برنامه‌های کامپیوتری پیچیده، می‌توان تنها به نمونه کوچکی از عملکرد آنها بنگرد و موفقیت در نمونه، هیچ‌گونه تضمینی برای موفقیت در کار نیست. کسی نمی‌تواند بنگرد و ببیند که چگونه یک نظریه به خوبی کار می‌کند برحسب دامنه کاملی از پدیده‌هایی که طراحی شده تا نظریه را توضیح دهد. در واقع نکته یک نظریه دقیقاً فراهم نمودن راهنما است وقتی شخص هنوز نمی‌داند چگونه پیش‌گویی‌های نظریه بدست می‌آید. دقیقاً همانطور که شخص می‌تواند برنامه‌های کامپیوتری را با مطالعه نظام نامه آنها یا بررسی اینکه چگونه آنها در کاربردهای ناگیرا کار می‌کنند، ارزیابی کند، همچنین، می‌تواند نظریه‌ها را با بررسی فروض آنها و توجه کردن به موفقیت یا شکست پیش‌گویی‌های ناگیرا ارزیابی کند. چنین نگاه دقیق به "واقع‌گرایی فروض"³ دارای اهمیت خاصی است وقتی یک نظریه به شرایط جدید گسترش می‌یابد، یا وقتی نظریه در مواجهه با شکست در پیش‌گویی، جرح و تعدیل می‌شود.

1. narrow.

2. code.

3. realism of assumption.



دیدگاه محدود (متعصبانه) فریدمن در مورد اهداف علم اقتصاد نیز محل بحث¹ است. حتی اگر علم اقتصاد دارای یک رسالت سیاستی مهم باشد، بسیاری از اقتصاددانان بدنبال توضیح پدیده های اقتصادی و بسیاری خواهان دانستن حقیقت² درباره جنبه های مختلف اقتصادها هستند. آن اقتصاددانان به روشنی نمی توانند دیدگاه فریدمن را بپذیرند مبنی بر اینکه واقع گرایی فروض موضوعیت ندارد. بحث فوق نشان می دهد که اقتصاددانانی که دیدگاه محدود فریدمن در مورد اهداف علم اقتصاد را می پذیرند، نمی توانند انتقادات از واقع گرایی فروض را نیز، رد کنند. فریدمن مسأله میل را حل نمی کند.

دومین رویکرد نوین به مسأله میل از فلسفه علم کارل پاپر بدست می آید که در علم اقتصاد اهمیت بیشتری دارد. کارل پاپر از روش شناسی "ابطال گرایی"³ دفاع می کند. از نظر پاپر دانشمندان باید نظریه هایی ارائه کنند که "منطقاً قابل ابطال"⁴ هستند - یعنی ناسازگار با برخی گزارشهای مشاهده ای ممکن هستند. "تمامی کلاغ ها سیاه هستند" منطقاً قابل ابطال است، چون با یک گزارش مشاهده ای از یک کلاغ قرمز ناسازگار است (و توسط آن ابطال خواهد شد).

دوم: پاپر معتقد است دانشمندان باید نظریه ها را در معرض آزمون سخت قرار دهند و باید بدنبال رد آنها باشند وقتی در آزمونها شکست می خورند.

سوم: دانشمندان باید نظریه ها را به عنوان جالبترین حدس ها در نظر بگیرند. پشت سر گذاشتن آزمون، نظریه را تأیید نمی کند یا برای کسی دلیلی برای اعتقاد بدان فراهم نمی کند. تمامی آنچه انجام می دهد عبارت از توجیه تداوم به کارگیری آن است. (چون هنوز ابطال نشده است) و انجام تلاش های بیشتر برای ابطال آن (چون در مقابل آزمون ها جان سالم بدر برده است) پاپر در دفاع از آنچه وی "منطق وضعیتی"⁵ نامیده است (که اساساً نظریه انتخاب عقلانی است) به عنوان روش درست برای علوم اجتماعی نوشته هایی دارد. ظاهراً تنش هایی جدی⁶ میان ابطال گرایی پاپر و دفاع

4. contestable.

1. truth.

2. falsificationist.

4. logically falsifiable.

4. situational logic.

6. serious tensions.



وی از منطق وضعیتی وجود دارد و بحث پاپر در مورد منطق وضعیتی به همان با نفوذی ابطال‌گرایی وی نبوده است.

باتوجه به فلسفه علم پاپر، بنظر می‌رسد امید اندکی به حل مسأله میل بدون رد نظریه اقتصادی معاصر و محکوم کردن متخصصان اقتصاد^۱ باشد که در یک طریقه علمی غیر مجاز رفتار می‌کنند. بنابراین نظریه های اقتصادی خاص به ندرت از لحاظ منطقی ابطال پذیر هستند. وقتی نظریه های اقتصادی مطرح می‌شوند، به ندرت منوط به آزمون، آنهم آزمون سخت هستند. وقتی در آزمون‌ها شکست می‌خورند، به ندرت رد می‌شوند. بدتر از همه نظریه های اقتصادی که حتی بخوبی آزمون نشده اند، تایید شده در نظر گرفته می‌شوند. شاید حتی راهنماهای غیر قابل پرسشی باشند، بجای اینکه صرفاً حدس‌هایی باشند. برخی منتقدان اقتصاد نئوکلاسیک، برخی از این نقدها را مطرح کرده اند. (ایشتر، ۱۹۸۳). اما اغلب کسانی که معتقد به فلسفه علم پاپر هستند، جریان اصلی اقتصاد را رد نمی‌کنند و نسبت به متخصصان اقتصاد، انتقادهای تندی ندارند.

مارک بلاگ (۱۹۹۲) و ترنس هاجیسون (۱۹۳۸) که برجسته ترین روش‌شناسان پاپری هستند، از ویژگی های خاص علم اقتصاد انتقاد می‌کنند و هر دو (بلاگ و هاجیسون) آزمون بیشتر و نگرش انتقادی تری را فرا می‌خوانند. اما هر دو آنها را دیکالیزم دیدگاه های پاپر را کمتر از واقع بیان می‌کنند و این پیام وی را می‌سانند مبنی بر اینکه دانشمندان باید صرفاً موضع انتقادی داشته باشند و بدنبال آزمون نظریه های شان باشند. انتقادهای بلاگ و هاجیسون مورد چالش قرار گرفته است در این زمینه که نظریه های اقتصادی نمی‌تواند مورد آزمون قرار گیرد، بخاطر جمله واره "ثبوت سایر شرایط" و فروض فرعی متعددی که لازم است تا مفاهیم قابل آزمون بدست آید (کالدول، ۱۹۸۴). اما این پاسخ این پافشاری پاپر را نادیده می‌گیرد که آزمون، مستلزم "تصمیمات" روش‌شناسانه است و نباید شکست های پیش‌گویی به اشتباهات در فروض فرعی^۲ یا به دخل و تصرف‌ها داده شود. به کار بردن دیدگاه‌های پاپر در ابطال به راستی ویران‌کننده خواهد بود. نه تنها اقتصاد نئوکلاسیک، بلکه تمامی نظریه های شناخته شده و احتمالاً تمامی نظریه های اقتصادی قابل تصور، به عنوان اینکه غیر علمی هستند، محکوم خواهند شد، و هیچ راهی برای تمیز قایل شدن میان نظریه های اقتصادی

1. practitioner.

2. subsidiary.



نخواهد بود. مسأله اصلی این است که کسی نمی تواند مفاهیم قابل آزمون را از خود نظریه ها بدست آورد. برای بدست آوردن مفاهیم قابل آزمون، شخص همچنین به فروض فرعی یا فرضیه های مربوط به توزیع، شیوه های اندازه گیری، تقریب برای متغیرهای غیر قابل اندازه گیری، نبود دخل و تصرف های متعدد و مواردی از این قبیل نیاز دارد. اینگونه مسایل عموماً مطرح می شود و پاپر عنوان می کند که این مسایل بوسیله یک تصمیم روش شناسانه برای لحاظ کردن شکست مفهوم قابل آزمون استنتاج شده که شکست آن نظریه باشد، حل شده اند. اما در علم اقتصاد فروض فرعی نهایتاً، نامطمئن هستند و در بسیاری موارد غلط می باشند. این تصمیم روش شناسانه که پاپر آنرا لازم می داند، معقول نیست و ما را به ردّ تمامی نظریه های اقتصادی سوق خواهد داد.

ایمره لاکاتوش (۱۹۷۰) که در اغلب زندگی فلسفی اش، پیرو پاپر بود، راه حل پاپری وسیع برای این مسأله ارایه می کند. لاکاتوش نمی پذیرد که نظریه های انفرادی را کسی بتواند آزمون کند. وقتی نظریه ها با مشکلات تجربی مواجه می شوند، همچنانکه همواره چنین می شود، تلاش می شود تا آنها جرح و تعدیل شوند. اصلاحات قابل قبول از لحاظ علمی (در واژه شناسی لاکاتوش از لحاظ نظری پیشرونده)^۱ همواره دارای برخی مفاهیم قابل آزمون اضافی است و از اینرو به طور محض، موردی^۲ نیستند. اگر برخی از پیش گویی های جدید تایید شوند، آنگاه این جرح و تعدیلها از لحاظ تجربی پیشرونده^۳ است و شخص دلیلی برای رد نظریه اصلاح نشده و به کار گیری نظریه جدید دارد، بدون توجه به اینکه به طور کلی هر نظریه ممکن است چقدر ناموفق باشد. هر چند حصول پیشرفت ممکن است سخت باشد، دیدگاههای لاکاتوش همان پیامدهای مخرب را مانند دیدگاههای پاپر ندارد. لاکاتوش ظاهراً مسأله میل را حل می کند با استدلال اینکه آنچه موضوعیت، پیشرفت تجربی یا انحطاط بجای موفقیت یا شکست تجربی است. به همین دلیل میان روش شناسان اقتصادی دیدگاههای لاکاتوش شیوع بیشتری نسبت به دیدگاههای پاپر دارد. با توسعه دادن مفهوم "پارادایم" توسط توماس کوهن (۱۹۷۰) و برخی اشاره ها از پاپر، لاکاتوش نیز دیدگاهی از ساختار نظریه فراگیر برای تمامی کارهای نظری^۴ توسعه داد و آنرا: "برنامه های پژوهش علمی"^۴ نامید. لاکاتوش

^۱. Theoretically progressive.

^۲. ad hoc.

^۳. theoretical enterprises.

^۴. scientific research programmes.



تاکید کرد که یک "هسته سخت"^۱ از فضایی نظری اساسی وجود دارد که نباید زیر سؤال بروند و اینکه عناصر راهنمای اکتشافی اساسی یک برنامه پژوهشی وجود دارند که بدنبال تبیین و اصلاح نظریه های خاص هستند. این دیدگاهها نیز برای روش شناسان اقتصادی جذاب هستند، زیرا توسعه نظریه در علم اقتصاد شدیداً محدود شده و جهت گیری شده است و چون علم اقتصاد ظاهراً در نخستین نظر اجمالی مشخص می شود که دارای یک "هسته سخت" است. اقتصاددانان فرض^۲ نظری اساسی را کنار نمی گذارند در حالیکه ظاهراً غلط هستند، این واقعیت را می توان با در نظر گرفتن این فروض به عنوان بخشی از "هسته سخت" برنامه پژوهشی نئوکلاسیک توضیح داد و توجیه کرد.

هنوز دیدگاههای لاکاتوش راه حل رضایت بخشی برای مسأله میل ارایه نمی کند. بنابراین می توان پرسید که آیا توسعه نظریه اقتصادی نئوکلاسیک، نشان دهنده پیشرفت تجربی است یا نه؟ به عنوان مثال جایگزینی نظریه مطلوبیت^۳ "شمارشی"^۴ با نظریه مطلوبیت^۵ "ترتیبی"^۴ در دهه ۱۹۳۰ که عموماً به عنوان یک گام بزرگ به جلو بحساب آمد و متضمن جایگزینی یک نظریه با نظریه دیگر بود که بسیار ضعیف تر بود و هیچ محتوای تجربی اضافی نداشت. افزون بر آن به رغم تأکید وی بر موارد اکتشافی به عنوان راهنمای اصلاح نظریه، لاکاتوش هنوز بر آزمون تأکید می کرد. علم از نظر لاکاتوش یک کار بسیار تجربی تر نسبت به علم اقتصاد معاصر است. (هندز، ۱۹۹۱). لاکاتوش همچنین تردید دارد که کدام یک از کارهای پژوهشی در علم اقتصاد دارای "هسته سخت" است؟ (هوور، ۱۹۹۱، هاسمن ۱۹۹۲، فصل ۶). در مورد تلاش های انجام شده برای کاربرد دیدگاههای لاکاتوش در علم اقتصاد، ن. ک: لاتسیس (۱۹۷۶)، وینتراب (۱۹۸۵). همچنانکه در اثر دومارشی و بلاگ (۱۹۹۱) آشکار است. نویسندگان در زمینه روش شناسی اقتصادی در سالهای اخیر به طور فزاینده ای از شیفتگی نسبت به فلسفه لاکاتوش در آمده اند.

مسأله عمده دومی در مورد فلسفه علم پاپر وجود دارد که به دیدگاههای لاکاتوش نیز سرایت می کند. هر دو از این تز نکان دهنده که چیزی به نام تأیید تجربی وجود ندارد، دفاع می کنند. پاپر و لاکاتوش انکار می کنند که نتایج آزمون بتواند دلیلی ارائه کند تا معتقد شویم که گزاره ها درست

۱. hard core.

۳. postulates.

۴. cardinal.

۵. ordinal.



هستند و هر دو انکار می کنند که نتایج آزمونها بتواند اتکاء به گزاره ها در تلاش عملی یا در تحقیق نظری را توجیه کند. از اینرو هر دو نادرست می دانند هر ادعایی که بگوید شواهد بهتری برای یک قضیه غیر قابل ردّ نسبت به قضیه دیگر وجود دارد. کسی که می پرسد که آیا شواهد کافی برای برخی قضایا وجود دارد تا اتکاء به آن در مطالعات نظری یا برای اهداف سیاستی، را توجیه کند، یک "خطای" روش شناسانه که فرض می کند شواهدی در حمایت از فرضیه ها می تواند وجود داشته باشد. با استثنای قابل ذکر واتکینز (۱۹۸۴) تنها چند فیلسوف در داخل سنت پاپری با این نتیجه رادیکال رو به رو شده اند.

۵- جهت گیری های معاصر در روش شناسی اقتصادی

شکست دیدگاههای فریدمن، پاپر و لاکاتوش در حلّ مسأله میل تاثیر اندکی بر اغلب اقتصاددانانی داشته است که اندکی با روش شناسی سر و کار داشته اند و کسانی که وقتی تحت فشار قرار گیرند نوعاً مدافع موضعی مانند موضع فریدمن هستند. اما آنانکه به طور مشخص با روش شناسی سر و کار دارند در جهت های جدید زیادی چرخیده اند که از میان آنها تنها ۳ مورد در اینجا بحث خواهد شد. خصوصاً قابل ذکر است در میان پروژه هایی که اینجا بحث نشده است، دیدگاههای نئوپاپری لارنس بولاند^۱ (۱۹۸۹)، "تکثرگرایی روش شناسی"^۲ بروس کالدول^۳ (۱۹۸۲)، فلسفه واقع گرای اقتصاد از اسکالی ماکي^۴ (۱۹۸۰)، بررسی ساختار استعاره ای^۵ اقتصاد از فیلیپ میروفسکی^۶ (۱۹۹۰) و ساخت گرایی اجتماعی^۷ از ای. روی. وینتراب^۸ (۱۹۹۱) است. همچنین تلاش زیادی برای به کار بردن دیدگاههای ساختارگرایی نظریه های علمی در علم اقتصاد وجود داشته باشد. (استگمولر و

^۱. Lawrence Boland.

^۲. methodological pluralism.

^۳. Bruce Caldwell.

^۴. Uskali Maki.

^۵. metaphorical structure.

^۶. Phillip Mirowski.

^۷. constructivism.

^۸. E. Roy Weintraub.



دیگران، ۱۹۸۱، بالزر و هامینگا، ۱۹۸۹) و اخیراً برخی مباحث علم اقتصاد از چشم انداز فمینیستی مطرح شده است. (فربر و نلسون، ۱۹۹۳).

یک واکنش رادیکال به شکست در حل مسأله میل، رد امکان حل این مسأله است. از نظر الکساندر روزنبرگ^۱ (۱۹۹۲)، اقتصاد تنها می تواند پیش گویی های "ژنریک" غیر دقیق ارائه کند و نمی تواند پیشرفت کند، چون در حول و حوش روانشناسی عامه^۲ بنا شده است که یک نظریه پیش پا افتاده رفتار بشری است و بدلیل (مدیون بودن به غیر قابل تقلیل بودن^۳ اندیشه های نیت مند^۴) نمی تواند بهبود یابد. نظریه های اقتصادی پیچیده باید به عنوان ریاضیات کاربردی ارزش گذاری شود نه به عنوان نظریه تجربی. از آنجا که علم اقتصاد به رغم بسیاری از متخصصان تحصیل کرده اش، نشان دهنده پیشرفت سازگار (منسجم) همانند علوم طبیعی نیست، لذا کسی نمی تواند نظر روزنبرگ را رد کند که می گوید اقتصاد یک هدف مرده تجربی^۵ اما دیدگاه وی مبنی بر اینکه هیچ پیشرفتی در اقتصاد تحقق نیافته است و اینکه وی به پیش گویی های کمی اجازه نمی دهد، پذیرفتن آن سخت است. به عنوان مثال بنظر می رسد اقتصاددانان معاصر می توانند کار بسیار بهتری از پیش گویی پیامدهای درآمدی تغییر نرخهای مالیاتی انجام دهند، نسبت به آنچه اقتصاددانان حتی یک قرن پیش می توانستند انجام دهند.

یک واکنش به همان اندازه رادیکال ولی مخالف، توسط دونالد مک لاسکی^۶ مطرح شده است. وی مسأله میل را بار دیگر روشن شناسی حل خواهد کرد. از نظر مک لاسکی تنها معیارهای مناسب و معنی دار برای ارزیابی عملکردها و محصولات یک رشته علمی، مواردی است که توسط متخصصان اقتصاد پذیرفته شده است. جدای از چند استاندارد کلی مانند: درستکاری و راغب بودن برای گوش دادن به انتقادات، تنها معیارهای قابل قبول برای هر مباحثه ای، معیارهای شرکت کنندگان در آن است. ادعاهای فلاسفه برای قضاوت درباره گفتمان دانشمندان، گستاخانه است و می تواند رد شود. مسأله میل وقتی حل می شود که اقتصاددانان در یابند که استانداردهای فلسفی موفقیت تجربی می

^۱. Alexander Rosenberg.

^۲. folk psychology.

^۳. irreducibility.

^۴. intentional notions.

^۵. Empirical dead end.

^۶. Donald McCloskey.



تواند با اطمینان نادیده گرفته شود. آنانکه علاقمند به درک خصیصه علم اقتصاد هستند و علاقمند به مشارکت در پیشرفتهای آن هستند، باید از روش شناسی دوری جویند و در عوض "خطابه" علم اقتصاد را مطالعه کنند- یعنی ابزارهای بحث و متقاعدسازی که میان اقتصاددانان موفق بوده است. مطالعات مک لاسکی درباره خطابه علم اقتصاد با ارزش و با نفوذ بوده است (۱۹۸۵)، به ویژه فصول ۷-۵)، اما بخش اعظم اثر وی شامل چنین مطالعاتی نیست، بلکه شامل انتقادات فلسفی از ادعاهای روش شناسی است. ادعاهای روش شناسی مسأله سازتر هستند، زیرا دفاع از موضع توضیح داده شده در پاراگراف قبلی سخت است و به طور بالقوه محکوم به شکست (بی حاصل) است. دفاع از آن سخت است، زیرا استانداردهای معرفت شناسانه برای علم خوب تاکنون به مباحثه اقتصاددانان سرایت کرده است. استانداردهای موفقیت در پیش گویی که منجر به مسایل میل می شود، هم اکنون استانداردهایی هستند که اقتصاددانان می پذیرند. مسأله میل تنها در صورتی می تواند حل شود که اقتصاددانان بتوانند متقاعد شوند برای پذیرفتن استانداردهایی که منجر به آن می شود. اما موضعی که کلیات آن در پاراگراف قبلی بیان شد، آنرا مشکل می سازد تا برای هر گونه تغییراتی در استانداردها بحث کنیم. علاوه بر آن همانطور که الکساندر روزنبرگ مطرح کرده است، بنظر می رسد که اقتصاددانان محکوم خواهند کرد خودشان را به نامربوط بودن اگر آنها بخواهند استانداردهای موفقیت در پیش گویی را بپذیرند، چون طبق این استانداردهاست که تصمیمات سیاستی اتخاذ می شود. در واقع مک لاسکی نمی خواهد از تمامی انتقادات "بیرونی"^۲ جلوگیری کند که معتقد است اقتصاددانان برخی اوقات متقاعد می شوند وقتی نباید متقاعد شوند یا مجاب نمی شوند وقتی باید مجاب شوند. بنابراین وی تلفیق های معنی دار آماری مهم اقتصادی را مورد انتقاد قرار می دهد، که همانطور که وی مستند می کند وجود دارد و با وجود این کاملاً متداول است. (۱۹۸۵، فصل ۹) برخی اوقات مک لاسکی به طور توصیفی از خطابه انتقاد می کند به عنوان اینکه مطالعه آن چیزی است که در واقع متقاعد می سازد، اما برخی اوقات وی آنرا به طور هنجاری مشخص می سازد به عنوان مطالعه آنچه باید متقاعد کند. (۱۹۸۵، فصل ۲) و اگر خطابه عبارت باشد از مطالعه آنچه باید

^۱. Rhetoric.

^۲. external.



مجاب کند، در آن صورت خطابه خود یک روش شناسی است نه جایگزین روش شناسی. لذا مسأله میل نمی تواند با تردستی حل شود^۱.

سومین رویکرد، بازگشت به راه حل خود میل است. بسیاری از اصول اساسی علم اقتصاد قابل قبول هستند و تجربه روزانه مملو از آن است. هر چند چنین پذیرشی، این اصول را در ورای پرسش قرار نمی دهد، اما توجیهاتی برای آنها و توجیهاتی برای آنچه می تواند از آن استنتاج شود، ارایه می کند. با مفروض بودن ضعف آزمونهای مربوط به داده های بازار، که در آن چندگانگی کنترل نشده عوامل علی وجود دارد، می تواند معقول باشد که به نظریه ارتدوکس در مواجهه با عدم تأیید تمسک جوئیم. این اندیشه می تواند بر حسب نظریه تأیید بیزی با جدیت مورد حمایت قرار گیرد. (هاسمن، ۱۹۹۲، فصل ۱۲).

هنوز این بازگشت چیزی مانند راه حل میل در بسیاری راهها، نزدیک دیدگاههای مک لاسکی و روزنبرگ است، همچنانکه نزدیک دیدگاه میل نیز می باشد. برای تشخیص اینکه آزمونهای بازار عموماً آنقدر ضعیف است که نمی تواند پذیرش اولیه اصول اساسی را متزلزل سازد به طور همزمان تشخیص این است که مطلب اندکی وجود دارد که بتوان از داده های بازار آموخت. هر چند نه کاملاً مانند موضع خصمانه در ادعاهای تجربی علم اقتصاد همانند موضع روزنبرگ، این دیدگاه معتقد است امیدهای اندکی برای پیشرفتهای عمده در علم اقتصاد وجود دارد (با جستجوی آمار با کیفیت بالاتر از مطالعات مشاهده ای و خصوصاً تجربیات) (ن. ک: روت، ۱۹۸۸)، با این حال اقتصاددانان ممکن است قادر به راه خروج از این بن بست باشند. از طرف دیگر در پافشاری اش مبنی بر این که شخص به مطالعه مسائل خاص و محدودیتهایی می پردازد که اقتصاددانان با آن مواجهند، این دیدگاه در فراخواندن مطالعات کمتر کورکورانه فلسفی خطابه علم اقتصاد (هر چند البته نکرهش معرفت شناسی توسط مک لاسکی را نمی پذیرد) به مک لاسکی ملحق می شود.

۶- نتیجه گیری: روش شناسی معاصر اقتصاد دچار آشفتگی است. روش شناسی اقتصادی یک زمینه فعال تحقیق شده است که تلاش های عمده توسط بسیاری از اقتصاددانان و گروه کوچکی از فلاسفه را بخود جلب کرده است. علم اقتصاد فهرست وسوسه انگیز از معماها ارایه می کند که مسأله میل در کانون آن قرار دارد. این مسایل دارای علاقه و رغبت فلسفی خاصی است بخاطر ارتباطی که میان

^۱. conjured away.



اقتصاد و اخلاق و میان اقتصاد و نظریه عقلانیت وجود دارد مطالب بسیاری درباره اینکه چقدر مردم می توانند درباره خصیصه تعامل شان یاد بگیرند و درباره اینکه چه روشهایی احتمال بیشتری دارد که به آنها کمک کند تا بیشتر یاد بگیرند ، وجود دارد که ناشناخته است و گیج کننده می باشد. علم اقتصاد یک محل (venue) مهیج است که در آن این مسایل کلی می تواند مطرح شود ، ولی هنوز هیچگونه راه حل آسانی ارایه نکرده است.

